جلسه 332

شنبه 05/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که آیا اگر آمر می داند که شرط امر منتفی هست، می تواند امر بکند؟ مثلا مولا می داند که زید نخواهد آمد، آیا می تواند بگوید إن جاءک زید فأکرمه یا نه؟

تارة منشأ انتفاء شرط خود جعل مولا هست. یعنی مولا چون گفت إن افطرت فی نهار شهر رمضان فأعتق رقبة باعث شد که مکلف جرأت نکند افطار بکند در ماه رمضان. این بلااشکال لغو نیست. بلکه چه بسا مطابق با غرض مولا هست. اصلا مولا جعل کفاره کرد تا مردم روزه خواری نکنند. پس این فرض که مسلم اشکال ندارد.

سؤال وجواب: طلب واقعی است، یعنی اگر این شرط محقق بشود که که مولا می خواهد عتق رقبه را. منتهی مولا می گوید من که این جعل را به مردم ابلاغ کردم می دانم هیچکس دیگر جرأت افطار فی نهار شهر رمضان نخواهد داشت. والا لو فرض که کسی افطار بکند در نهار شهر رمضان، که من می خواهم عتق رقبه بکند.

فرض دوم این است که شرط امر ممتنعی باشد. إن طرتم الی السماء فتصدقوا. این اصلا شرط ممتنعی است و جعل این حکم لغو است.

فرض سوم این است که شرط ولو معلوم الانتفاء هست ولی ممتنع نیست. مثل همان مثال إن جاءک زید فأکرمه. مولا می داند که زید نخواهد آمد، ولکن امر می کند به اکرام زید علی تقدیر مجیئه.

خب اگر مصلحت در خود این جعل نباشد، لغو است. مولا! شما که می دانی زید نخواهد آمد، پس لغو است که می گوئی إن جاءک زید فأکرمه.

بله اگر مصلحت در خود این جعل شما است، مثل اینکه می خواهی مقام کرم خودت را ابراز کنی، می خواهی مقام زید را ابراز کنی، می گوئی إن جاءکم زید فأکرموه، تا مردم بفهمند که تو انسان کریمی هستی، یا بفهمند زید چقدر نزد تو مقرب است. این اشکالی ندارد و لغو نیست.

واینکه ظاهر کلام مرحوم آقای خوئی این است که اینجا امر حقیقی نیست وبه داعی بعث جدی نیست، نخیر، این فرمایش ایشان درست نیست. امر به داعی بعث حقیقی است. یعنی اگر موضوع محقق بشود مجیء زید محقق بشود که مولا بعث جدی دارد به اکرام او. منتهی مولا می داند که زید نخواهد آمد. و اگر مصلحت در این جعل نبود لغو بود که بگوید إن جاءک زید فأکرمه. منتهی مصلحت در جعل است که مردم بفهمند که زید فرد مورد احترامی است نزد مولا، مولا می گوید إن جاءک زید فأکرمه. این امر، امر حقیقی است.

سؤال وجواب: به داعی بعث علی تقدیر تحقق الشرط. ... اگر شما به یک کسی که می دانید بیمار نمی شود بگوئید اگر بیمار شدی به طبیب رجوع کن، چرا می گوئی چون می خواهی نشان بدهی که چقدر این شخص نزد تو محبوب است که به فکر سلامتی او هستی. می گوئی اگر بیمار شدی به طبیب رجوع کن. خب این بعث، بعث حقیقی است. آیا بعث شما به داعی امتحان است؟ آیا نمی خواهید واقعا که علی تقدیر کونه مریضا این شخص به طبیب رجوع بکند؟

سؤال وجواب: جعل به داعی ابراز محبت است، اما مجعول، مجعول حقیقی است. چرا شما جعل کردید با اینکه می دانید شرط محقق نمی شود؟ این به داعی ابراز محبت است. نه اینکه در نفس شما شوق مشروط نیست. واقعا شما شوق مشروط دارید، یعنی شوق دارید که این شخص علی تقدیر صیرورته مریضا رجوع بکند به طبیب. شوق مشروط دارید. در امر امتحانی اصلا شوق مشروط هم نیست. حضرت ابراهیم علیه السلام که امر امتحانی شد به ذبح اسماعیل، اصلا مولا شوق مشروط هم نداشت که او ذبح بکند اسماعیل را. در این مثال که می گوید إن جاءک زید فأکرمه مولا شوق مشروط دارد به اکرام زید علی تقدیر مجیئه، ولی اگر مصلحت نبود در جعل این وجوب مشروط، می گفتند مولا این کار تو لغو است، تو که می دانی که زید نخواهد آمد. ولکن حالا که مصلحت در جعل است، برای اینکه ابراز کنی احترام خودت را به زید که من به زید احترام می گذارم، ببینید گفتم إن جاءکم زید فأکرموه، خب این جعل مصحح پیدا کرد. و مجعول هم حقیقی است چون واقعا ناشی است از شوق مشروط.

مرحوم آقای صدر فرموده اند: گاهی مولا با اینکه می بیند داعی نوعی بر ترک شرط است. مثل اینکه مولا به عبدش بگوید إن اکلت القاذورات فتصدق بدرهم. خب داعی نوعی بر ترک اکل قاذورات است. ولکن مصحح این جعل این است که عبد بعد از این ترک می کند اکل قاذورات را به استناد شارع. می گوید تا حالا داعی نفسانی نوعی بر ترک اکل قاذورات بود، ولی از امروز به بعد ترک می کنم اکل قاذورات را استنادا الی حکم الشارع. اثر استنادی دارد.

اقول: این فرمایش آقای صدر در اصل خوب است که گاهی اثر امر ونهی شارع اثر استنادی است، یعنی مردم عادتا ترک می کنند یک حرامی را. ولکن غرض شارع از نهی از آن فعل حرام این است که مردم بعد از این به قصد قربت این حرام را ترک کنند. بگویند چون خدا گفته، اگر هم داعی شخصی پیدا می کردیم بر ارتکاب این حرام ولی چون خدا گفته مرتکب نمی شویم. این مطلب، مطلب درستی است. ولی جناب آقای صدر چه ربطی به این بحث ما دارد؟ إن اکلت القاذورات فتصدق که نهی از اکل قاذورات نمی کند. اگر مولا می آمد می گفت لا تأکل القاذورات، می گفتید اثر استنادی دارد. اما مولا که نهی نکرد از اکل قاذورات، گفت إن اکلت القاذورات فتصدق، این چه اثر استنادی دارد که مردم ترک بکنند اکل قاذورات بخاطر امتثال حکم شارع. مگر شارع گفت لا تأکل القاذورات. اگر می گفت لا تأکل القاذورات بله، اثر استنادی اش این بود که مردم ترک می کردند اکل قاذورات را به استناد حکم شارع. إن اکلتم القاذورات فتصدقوا بدرهم اینکه اثر استنادی اش ترک اکل قاذورات نیست. اثر استنادی اش این است که بعد از اکل قاذورات بخواهند تصدق بدهند، اثر استنادی واجب مشروط ترک شرط نیست. اثر استنادی واجب مشروط اتیان به جزاء است عقیب تحقق الشرط.

سؤال وجواب: در واقع شما میخواهید بفرمائید کشف می کنیم که شارع گفت لا تأکل القاذورات. او بحث دیگری است. بحث در این است که شارع امر کرده به تصدق علی تقدیر اکل القاذورات. خب این چه اثر استنادی دارد که مکلف بعد از این ترک می کند اکل قاذورات را به استناد این حکم شارع. هیچوقت واجب مشروط اقتضاء نمی کند نه ایجاد شرطش را و نه اعدام شرطش را.

والحاصل اینکه امر آمر مع العلم بانتفاء شرطه نوعا لغو است مگر در دو مورد: یک: انتفاء شرط معلوم همین امر شارع باشد. مثل إن افطرتم فی شهر رمضان فاعتقوا رقبة که به دنبال این امر شارع مردم ترک می کنند افطار در ماه رمضان را در روز. دوم: که مورد نادری هست این است که غرض مولا در خود جعل باشد ولو میداند که شرط محقق نخواهد شد. البته این فرض نادری است ولی امکان تحققش هست. مثل آن مثالی که زدیم، إن جاءکم زید فأکرموه، مولا می داند که زید نخواهد آمد ولکن غرضش این است که مقام زید را به دیگران بفهماند، یا مقام حاتم بودن خودش را به دیگران تفهیم کند.

## امر دوم: ان الامر بالامر امر أم لا؟

یقع الکلام فی أن الامر بالامر امر أم لا.

ما در برخی از روایات داریم که «مروا صبیانکم بالصلاة إذا کانوا لسبع سنین». مرحوم آقای خوئی می گوید تنها دلیل بر مشروعیت عبادات صبی همین روایت است. چرا؟ برای اینکه ظاهر امر پدر به اینکه به فرزند هفت ساله ات امر کن نماز بخواند، ظاهر این امر به امر به نماز این است که نماز پسر هفت ساله مطلوب شارع است. اگر نماز پسر هفت ساله مطلوب شارع نبود، شارع نمی آمد به خودش زحمت بدهد بگوید آی پدرها پسرتان که هفت ساله شدند امرشان کنید به نماز. اینکه شارع می آید امر می کند پدر را که فرزند هفت ساله ات را امر کن به نماز، این کاشف از محبوب بودن نماز پسر هفت ساله است. یعنی الامر بالامر بشیء یدل علی تعلق امر المولی بذلک الشیء. امر شارع پدر را که ایها الاب اؤمر ابنک بالصلاة این کشف می کند که خود این پسر از جانب شارع امر دارد امرا استحبابیا بالصلاة إذا بلغ سبع سنین.

واین مطلب بسیار مطلب درستی هست.

البته از نظر فقهی ما معتقدیم نیاز به این بحث نیست. دلیل داریم، روایت داریم که «متی تجب الصلاة علی الصبی؟ قال إذا عقل الصلاة». در خود صبی آمده است که کی نماز بر صبی ثابت می شود؟ (وجوب به معنای ثبوت است) روایت می فرماید که هنگامی که بفهمد نماز چیست.

پس ما نیاز به این بحث اصولی نداریم. اصلا خود اوامر استحبابیه مثل امر استحبابی به نماز شب، این شامل صبی هم می شود. چون رفع القلم عن الصبی فقط حکم الزامی را برمیدارد. اما نماز شب که مستحب است شامل صبی هم می شود. رفع القلم که برنمی دارد استحباب مستحبات را. چون امتنان نیست در رفع استحباب مستحبات در مورد صبی. اصلا ثقیل نیست استحباب نماز شب بر صبی تا بخواهد بگوید از دوش تو برداشتم. سنگینی نمی کند استحباب نماز شب بر دوش کسی تا چه برسد به اینکه بر دوش صبی سنگینی کند.

سؤال وجواب: هیچ انصرافی از صبی ممیز ندارد. ... بحث در این است که اوامر استحبابیه به نماز یا روزه شامل صبی می شود. در خصوص صبی هم که دلیل داریم که متی تجب الصلاة علی الصبی؟ قال إذا عقل الصلاة».

سؤال: چرا از امر به امر استحباب می فهمید خب وجوب نماز بر صبی را استفاده کنید؟ جواب: تا صبی بالغ نشود که نماز بر او واجب نمی شود. این از مسلمات است. بالاخره این روایت می گوید که از وقتی می فهمد نماز چیست نماز بر او ثابت است ثبوتا استحبابیا. ولی حالا از نظر اصولی همین مطلبی که آقای خوئی فرمود مطلب درستی است. ظاهر امر به امر به شیء امر به خود آن شیء هست.

اینکه مرحوم آخوند در کفایه فرموده: نه، هیچ ظهوری ندارد امر به امر در مطلوب بودن آن شیء، شاید مولا می خواهد مقام آمریت پدر رشد کند. می خواهد بگوید پدر تو دستور بده اما چه کسی هست که اجراء کند. مهم این است که تو وظیفه پدری ات را انجام بدهی دستور بدهی فرزندت نماز بخواند. اما ما می خواهیم که فرزند تو هم نماز بخواند، نه معلوم نیست. مثل مولایی که می خواهد پسرش یاد بگیرد کیف یأمر و ینهی، می گوید پسر دستور بده که نوکران آب بیاورند. او هم می گوید بروید آب بیاورید. پدر به آنها اشاره می کند که نمی خواهد بروید. چرا؟ برای اینکه می گوید من می خواهم این پسرم آدم کم روئی است تربیتش کنم که مثل خودم بداند با شما چه جور برخورد کند.

پس مرحوم آخوند می فرماید: هیچ ظهوری ندارد امر به امر به فعل در مطلوب بودن آن فعل نزد مولا. شاید مصلحت در خود این امر است. مصلحت در خود این است که پدر امر کند به فرزند هفت ساله اش که نماز بخوان. مصلحت در این است که شما وقتی به فرزندتان می گوئید دستور بده به نوکرها که آب بیاورند، مصلحت این است که فرزند شما دستور بدهد تا روحیه امر ونهی در او به وجود بیاید.

انصاف این است که این فرمایش مرحوم آخوند خلاف ظاهر است.

پس اینکه مرحوم آخوند می گوید شاید مصلحت در خود امر کردن این مکلف مثل پدر هست، مصلحت این است که او امر کند به فرزندش که نماز بخوان. دلیل نمی شود که نماز خواندن این فرزند هفت ساله متعلق امر مولا و شارع مقدس باشد. شاید اصلا این نماز فرزند هفت ساله نماز تمرینی است نه نماز واقعی. این فرمایش خلاف ظاهر است.

ممکن است شما بگوئید درست است، اینکه این فعل اصلا مطلوب شارع نباشد خلاف ظاهر است. ولی شاید مطلوب بودن این فعل در صورتی است که امر بکند پدر. یعنی نماز خواندن فرزند هفت ساله بگوئیم حتی بعد از امر پدر مطلوب شارع نیست، این خلاف ظاهر است. ولی ممکن است بگوئیم نماز خواندن فرزند هفت ساله بعد از امر پدر می شود مطلوب شارع. یعنی شرط مطلوب بودن نماز پسر هفت ساله این است که پدر او را امر کند.

اقول: می گوئیم این هم خلاف ظاهر است. اینکه بیائید بگوئید امر پدر دخیل است در محبوب بودن نماز پسر هفت ساله، این هم خلاف ظاهر است. الان شما به یک کسی می گوئید برو به فلانی بگو ساعت پنج بعد از ظهر بیاید مدرسه. اتفاقا هم آن فلانی خودش شنید. جواسیسی داشت به او گزارش دادند، ولی این واسطه یادش رفته بود و نگفت. بعد آن آقا اتفاقا سر ساعت پنج آمد مدرسه. شما می گوئید من از فلانی خواستم و گفتم یا زید اؤمر عمرا بالحضور فی المدرسة فی الساعة الخامسة عصرا. آقای عمرو می گوید نه، زید به من نگفت، شاید فراموش کرد، شاید عصیان کرد، ولی این فرمایش شما به من رسید. آیا عرفی است که شما بگوئید بیخود کردی آمدی؟ من گفتم که زید تو را امر کند به آمدن ساعت پنج، بله بعد از امر زید آمدن تو می شد محبوب من، اما بدون امر زید چرا آمدی. خب این حرف عرفی نیست. عرف از امر به امر مطلوب بودن آن فعل را می فهمد. همه جا همینطور است دیگر. در مروا صبیانکم بالصلاة إذا بلغوا سبع سنین ما همین را می خواهیم بگوئیم دیگر. می خواهیم بگوئیم که ظاهر این خطاب این است که نماز پسر هفت ساله مطلوب مولا است، امر پدر هم مطلوب مولا است. یعنی بر این پدر مطلوب است، منتهی حالا واجب نیست مستحب است که پدر وقتی فرزندش هفت ساله شد او را امر کند به نماز. خود امر پدر مطلوب شارع است و ذات نماز پسر هفت ساله هم چه پدر امر بکند و چه نکند او هم مطلوب شارع است. روایت مروا صبیانکم بالصلاة إذا بلغوا سبع سنین ظاهرش این است.

سؤال وجواب: جدی هست زورش به نوه ها نمی رسد، به پسرش می گوید به این پسرهایت بگو نماز بخوانند، امرشان کن نماز بخوانند. خب این ظاهرش این است که این نماز خواندن این نوه ها مطلوب جد است. حالا اگر یکی از این نوه ها می خواهد تقرب بجوید به این جد بلکه این جد یک سرمایه ای به او بدهد، بیاید نماز بخواند، آیا جد به او می گوید بیخود نماز می خوانی، من گفتم اول پدرت امر بکند، حالا فوقش این است که بعد از امر پدر نماز خواندن تو مطلوب من می شود. این حرف خلاف ظاهر نیست؟ خب ظاهرش این است که نماز خواندن این نوه مطلوب جد است. منتهی این جد می گوید من مستقیم که نمی توانم به این نوه ام بگویم صل، مجبورم به پدرش بگویم به فرزندت بگو نماز بخوان. "و أمر اهلک بالصلاة" آیا یعنی فقط امر کن اهلت را به نماز ولی نماز خواندن اهل پیامبر مطلوب خدا نیست؟! اینها اصلا عرفیت ندارد.

## امر سوم: ظهور تکرار امر.

امر سوم این است که تکرار امر آیا ظهور دارد در امر جدید یا در تأکید امر سابق؟

اگر دو بار آیه نازل بشود که یا ایها الذین آمنوا اعتقوا رقبة. حالا یک مکلفی از وقتی آیه اول نازل شد تا حالا عتق رقبه نکرده، آیا واجب است الان برود دو بار عتق رقبه بکند؟ چون یک آیه ای یک ماه پیش نازل شد گفت یا ایها الذین آمنوا اعتقوا رقبة، یک آیه ای هم امروز نازل شده است که یا ایها المؤمنون اعتقوا رقبة. این باید دو بار عتق رقبه کند یا یک عتق رقبه هم کافی است؟

مرحوم آخوند در اینجا فرموده است: تعارض رخ می دهد بین ظهور هیئت امر در تأسیسیت، (که این آیه دوم که می گوید یا ایها المؤمنون اعتقوا رقبة این ظهورش در این است که این وجوب جدید است) این تعارض می کند با ظهور ماده و متعلق در اینکه صرف الوجود عتق رقبه واجب است. اگر بنا باشد این وجوب، وجوب جدیدی باشد باید متعلقش صرف الوجود نباشد متعلقش ثانی الوجود باشد. اگر بنا باشد مولا امروز واجب بکند به وجوب جدید عتق رقبه را، خب متعلق این وجوب دوم با متعلق وجوب اول نمی تواند یکی باشد. یک متعلق که دو تا وجوب بر نمی دارد. آنوقت باید این باشد که آیه یک ماه پیش می گفته یا ایها الذین آمنوا اعتقوا رقبة، آیه امروزی می گوید یا ایها الذین آمنوا اعتقوا رقبة مرة اخری.

مرحوم آخوند فرموده: ظاهر متعلق امر این است که صرف الوجود مطلوب است نه عتق رقبه مرة اخری. ولی ظاهر امر به عتق رقبه این است که این وجوب جدید است. خب اینها با هم دو تا ظهور متعاکس هستند. ظهور أعتقوا رقبة که امروز نازل شد در وجوب جدید است و اقتضاء می کند عتق رقبه بکنیم مرة اخری. ولی ظاهر متعلق این امر این است که نه، صرف الوجود است و بیش از یک عتق رقبه لازم نیست. و وقتی با هم تعارض بکنند می شود مجمل، آنوقت باید رجوع کنیم به اصل برائت از وجوب عتق رقبه مرة اخری.

سؤال وجواب: این چیزی که من از کفایه یادم هست و نقل کردم این است که ایشان ادعای اجمال می کند و می گوید یسیر خطاب الامر مجملا.

اقول: این فرمایش مرحوم آخوند اصلا عرفی نیست. چرا؟ برای اینکه جناب آخوند! خدا خیرت بدهد کدام ظهور در تأسیسیت؟! تأسیسیت یعنی وجوب جدید؟! یعنی وجوبی که قبلا خطاب دیگری آن را بیان نکرده است؟! کجا خطاب امر ظهور دارد در اینکه این امری که من می کنم برای اولین بار است و قبلا خطاب دیگری این را بیان نکرده است؟ همچنین چیزی نیست. این همه در قرآن می گوید "یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة" آیا هر دفعه ظهور دارد در اینکه مطلبی می گویم که بکر است وقبلا نگفته ام؟ همچنین چیزی نیست. هیچ ظهوری ندارد خطاب امر در اینکه من می خواهم وجوبی را بگویم که لم یدل علیه خطاب سابق. ظهور در بعث دارد، اما بعثی که لم یکشف عنه خطاب سابق، نه همچنین ظهوری ندارد. اگر شما به فرزندتان دو بار می گوئید برو آب بیاور، خب آن بار دوم که می گوئید آب بیاور و حتی بار اولش هم ظهور ندارد در اینکه من یک خطاب امری می گویم که قبلا آن را نگفته ام، یعنی قبلا کاشف از این وجوب نبوده است. نه.

بله بار دوم هم که می گوئید برو آب بیاور بعث حقیقی می کنید. و لذا ما اوامر تأکیدیه را می گوئیم بعث حقیقی است. هر بار که خدا می گوید "یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة"، (حالا یا ایها الذین آمنوا التقوا را ممکن است بگوئیم ارشادی است به انجام واجبات و ترک محرمات)، حالا تکرار می کند، خب این چه ظهوری دارد در اینکه تأسیسی است؟ بله ظهور در بعث حقیقی دارد. امر تأکیدی هم ظهور دارد در بعث حقیقی.

ولذا اصلا به نظر ما ظهور ماده و متعلق امر در وحدت وصرف الوجود بلامعارض است. یعنی همینکه دو بار گفت أعتق رقبة ولی بار دوم نگفت أعتق رقبة مرة اخری، این ظهور دارد در اینکه متعلق صرف الوجود عتق رقبه است. و این ظهور بلامزاحم است. هیچ ظهوری صیغه امر در تأسیسی بودن به این معنا که من وجوبی را می گویم که لم اقله قبل ذلک، نه همچنین چیزی نیست.

سؤال وجواب: این امر می آید، اما ثبوتا این وجوب الان جعل می شود اصلا اینطور نیست. این چه ظهوری است که می گوید که ظاهر این است که می خواهم الان جعل کنم. حالا اگر مولا به شما بگوید اقیموا الصلاة، بعد فهمدید که مولا دیروز هم اقیموا الصلاة گفته بوده است. آیا می روید می گوئید نعوذ بالله مولای دروغگو تو امروز گفتی اقیموا الصلاة ظاهر حرفت این بود که قبلا این را نگفتی، در حالی که ما بعدا مطلع شدیم که قبلا اقیموا الصلاة را گفتی. مولا می گوید: من دروغگو ام؟! خب من گفتیم یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة، بگویم لاتقیموا الصلاة؟! خب اقیموا الصلاة دیگر. حالا چون وجوب از قبل بود بیان کررش خلاف ظاهر است؟ هیچ خلاف ظاهر نیست.

سؤال وجواب: فوقش این است که می گوید اگر قبلا انجام باز هم بیاور، اما اگر قبلا انجام ندادی چی؟

این مسأله در باب کفارات هم مطرح است. یک کسی دو بار لبس مخیط کرد، گفت یک آقایی در احرام هر کار کردند این لباس زیرش را در نمی آورد، همینجور محرم شد. این آقا دوبار لبس مخیط کرد، رفت حمام، آنجا دیگر لباسش را در می آورد، می آید دو مرتبه می پوشد، شد دو تا لبس مخیط. آقایان می گویند دو تا کفاره، دو تا گوسفند باید سر ببری. لکل لبس مخیط کفارة. بعضی از آقایان می گویند بستگی دارد، اگر بین اللبسین کفاره دادی، دیروز لبس مخیط که کردی همان موقع زنگ زدی به شهرتان مثلا گفتی که یک گوسفند چاق سر ببرید کفاره لبس مخیط. بعد فردایش هم که لبس مخیط می کنید بله باز هم یک گوسفند دیگر بدهید. چرا؟ برای اینکه امروز خطاب می گوید إذا لبست المخیط فاذبح شاتا. بعث می کند به ذبح شاة خب باید منبعث بشوی دیگر.

اگر یک خطاب هم باشد که إذا لبست المخیط فاذبح شاة انحلالی است، به تکرار لبس مخیط ها ذبح شاة تکرار می شود بنابر نظر مرحوم آقای خوئی. ولی بنابر نظر امام بخاطرم این است که اینجوری می فرماید که حساب کن، اگر بین اللبسین ذبح شاة کردی، بله الان به تو می گویند إذبح شاة. ولی اگر ذبح شاة نکردی الان که به تو می گویند اذبح شاة اقتضاء نمی کند که دو بار گوسفند ذبح کنی. بلکه یک بار گوسفند ذبح کنی کافی است.

البته یک چیزی عرض کنم: بحث تکرر سبب ربطی به اینجا ندارد. إذا افطرت فأعتق رقبة، إذا ظاهرت فأعتق رقبة هم ظهار کرد و هم افطار کرد دو تا عتق رقبه دارد، آن یک بحثی است که در بحث مفاهیم خواهد رسید.

والحمد لله رب العالمین.